

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

بیست و سوم دی شصت

استاد مسعود ریاضی

مبنای ازدواج

امر ازدواج از نظر الهی طبق سرنوشت است و اگر انجام شود، حلال می باشد و از نظر ادیان، به طور قراردادی صورت می گیرد. از دید الهی دو نفر که یکدیگر را دوست می دارند، همه قراردادها را باطل شده می دانند. پس از نظر خداوند انگیزه و عاملی که زن و مرد را نسبت به هم حلال می کند، فقط عشق است. مقررات را جامعه تعیین نموده که هر ج و مرج ایجاد نشده و زنان و مردان به کسالت عشق مبتلا نشوند. این مقررات از دو مسئله جلوگیری می نماید:

الف- زیادخواهی مردها

ب- بهم خوردن نظم اجتماع، از نظر بچه هایی که به وجود می آیند و معلوم نمی شود از چه کسانی هستند. لذا جامعه مقررات الهی را به آن صورتی که هست نمی پذیرد و می گوید، قرآن را نازل کردیم، یعنی حقیقت الهی را برای عالم مادی، محدود به حدودی نمودیم. حال اگر از نظر عقلی و بدون اثر تلقینات خانوادگی فکر کنیم، می بینیم که نظر خداوند در مورد ازدواج زنها و مردها یکسان و مساویست و از این نظر هم تساوی حقوق دارند. اما به علت اینکه اشکالاتی در جامعه تولید می شود، ازدواج را محدود به حدودی کرده اند. این مسئله بحثی حقوقی و جامعه شناسی و روانشناسی و انسان شناسی است، که باید در سطحی خیلی گسترده مطرح شود و حتی از نظر فیزیولوژی و سازمان طبیعی بدن زن و مرد بررسی شود. همیشه آنچه را که خدا می خواهد، انجام می شود و مقررات طبیعی عالم پیاده و اجرا می گردد و غالباً مقررات اجتماعی نمی توانند دست و پای مقررات طبیعی را ببندند. از نظر عشقی دو نفر که به هم عاشق هستند، مثل آهنربا جذب یکدیگر می شوند. مقررات اجتماعی آمده است تا این عشق را محدود کند، که نظم خودخواهی دیگران به هم نخورد، ولی آن مقررات زیاد موفق نبوده و مردم محرمانه کار خود را کرده و افراد دور از چشم پلیس، قانون طبیعی و خدایی را پیاده می کنند. آن وقت گاهی در صورت بروز کارشان سر و صدا بر پا می شود. طرح این مسئله در جامعه خیلی خطرناک است و عکس العمل شدید دارد.

درباره داوود در تورات و قرآن آمده است، که داوود پسر سلیمان نبی افسری داشت که همسر آن افسر و داوود یکدیگر را دوست می داشتند، داوود آن افسر را به جنگ فرستاد و چون او شهید شد، آن زن نصیب داوود گردید. بعدها گروهی داوود را متهم کردند که عمل خلافی انجام داده است، بعضی دیگر گفتند که اگر داوود «ع» این قصد را داشته که آن افسر بمیرد و همسرش به او برسد، خلاف جوانمردی است. این صحبت صحیح است، ولی کار داوود اگر بدان صورت باشد خلاف عشق نمی باشد. این بحث برای همه به خصوص، دوستانی که با مذهب سر و کار داشته اند، خیلی سنگین است. بدانید که همیشه برای سوالاتی که مطرح می شود، سه پاسخ داریم:

- از دیدگاه مسلک و یا مذهبی خاص

- از دیدگاه حکمت نوین

- از دیدگاه خداوند

در مکتب روحی سعی ما بر این است، که مسائل از دیدگاه خدا بررسی شود، مکتب روحی تعلیم و تربیت را در حدی بالا ارائه می دهد، منتهی تمریناتی می دهیم که عاشق شدن برای شخص ارادی باشد.

بینید انسان و بشر ناخودآگاه، ناخودآگاه می خوابد و ناخودآگاه بیدار می شود، ناخودآگاه معاشرت می کند. ناخودآگاه عاشق می شود، ناخودآگاه ازدواج می کند و طلاق می گیرد، ناخودآگاه بچه دار می شود و ناخودآگاه بچه را بزرگ می کند و خلاصه هر کاری را که انجام می دهد، از روی ناخودآگاهیست.

او هدایت نشده و بشر می باشد، یعنی وحشی است. مکتب روحی و تطهیر اخلاقی، انسان را طوری می سازد که خودآگاه شود و به موقع و به اختیار بخوابد و بیدار بشود. بچه به وجود بیاورد و کلیه اعمالش از روی اراده و اختیار و آگاهی باشد. برای او عشق و عاشقی هم امری ارادی و اختیاری شود.

تا قدرت اراده در کسی تجلی نکند و به مقام خودآگاهی نرسد، نمی تواند با اراده عاشق شود. لذا این ایدئولوژی زمانی باید در جامعه مطرح گردد که مردم ساخته شده باشند، یعنی اگر زنی با مردی پیمان ازدواج می بندد، چنان تربیت شده باشد که قبلا فکرهاش را کرده و تا آخر، محکم سر رای و قرار خود بایستد. انسان ناخودآگاه نباشد، که با توجه مرد دیگری حواسش پرت شود. ایدئولوژی حتما مطابق شرایط وجودی هر انسانی پیاده می شود و هر فردی دینی مخصوص به خود دارد. نمی توان گفت، مثلا همه شما باید شیرینی بخورید، شاید کسی نیاز به شیرینی نداشته باشد. چون هر فردی در هر سن و شرایطی، دین و احکام و ایدئولوژی خاصی دارد که انجام هم می دهد، به اصطلاح گناه صورت می گیرد، که در واقع گناه و جرمی نبوده بلکه شخص طبق مکانیسم مغزی خود عمل نموده است. اینست که پیامبران اصلی را که ما اشاره کردیم، یعنی نظر خدا را در مورد ازدواج عنوان نکرده اند.

عیسی مسیح «ع» چون دارای اراده ای قوی است و نیازی به ازدواج ندارد، زن نمی گیرد، حال کشیشهای کاتولیک نیز به تبعیت از عیسی زن نمی گیرند. در حالیکه همه افراد مثل هم نیستند و نمی شود یک حکم را در مورد همه اجرا کرد.

عیسی به عنوان یک مرد روحی، که قادر است جسم خود را پرواز دهد یا به انرژی تبدیل کند، بر خود مسلط است و می تواند نیازها را در خود تغییر دهد. اما یک انسان معمولی چه؟ قوانین موسی «ع» جوری است و قوانین و احکام محمد «ص» جور دیگر، و هر فردی از افراد به نسبت کمال و گسترده شدن فکر، قوانین جدیدی برای خود وضع می کند و بر هر انسانی قانون وضع و وحی القا می شود، که همان تصمیم گرفتن است.

مثلا شما تصمیم می گیرید، نمک نخورید و این برای شما یک ایدئولوژی است. مکاتیب روحی و مجالس دینی، باید انسانها را ورزش دهند و از نظر اراده قوی سازند، تا خوب زندگی نمایند و با اراده عاشق شوند.